

ستاره بلعیده شده

قسمت: ۱۷

مترجم: غزل

ویراستار: سروش

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

@NovelEast



NOVELEAST
ORDER OF REBEL RAVENS

نصفه شب بود. ماه و ستاره‌های آسمون دیده نمیشدن، به خاطر همین سلولی که لو فنگ داخلش بود کاملا تاریک بود. فقط راهروهای بیرون سلولش کمی روشنایی داشتن.

خررر پوووف خرررر پوووف~

صدای خور و پف تو زندان پیچیده بود، و این نشون می‌داد که همه خوابیدن.

ناگهان--

لو فنگ که روی تخت سمت چپ دراز کشیده بود، بلند شد و نشست. پاهاش رو روی هم انداخت و کمرش و صاف کرد.

«با توجه به مقاله‌ای که تو راهروی مرزها دیده بودم، فقط یک نوع تمرین انرژی ژنتیکی روی زمین هست که اونم تمرین وو ژین ژیان تیان هست. وقتی یک نفر به تناسب اندام یک جنگنده می‌رسه، معمولا همون موقع تمرین انرژی ژنتیکی شون شروع می‌شه.» لو فنگ یک نفس عمیق کشید. «طبق چیزی که مقاله می‌گفت حس کردنش برای اولین بار، سخت‌ترین کاره!»

برای جذب کردن هر انرژی کیهانی باید اول بتونی حسش بکنی.

با توجه به مقاله، این انرژی دور تا دور زمین پخشه. حتی ستاره‌های تو کهکشان هم این انرژی رو دارن. با اینحال... بیشتر مردم نمیتونن وجودش رو حس کنن.

«تا وقتی بتونم حسش بکنم، جذب کردنش کاری نداره. آدم‌های با استعداد بعضی وقتا می‌تونن تو روز اول تمرین شون انرژی‌ها رو حس کنن، ولی اونایی که بی‌استعدادن ممکنه تا یک سال و نیم براشون طول بکشه تا فقط اونو حسش کنن.»

لو فنگ تنفسش رو تنظیم کرد و فرم بدنی لازم برای انجام تکنیک وو ژین ژیان تیان رو گرفت. توجهش رو برد به نقاط وو ژین^۱ که شامل کف دست‌ها، پاها و سرخرگ‌های اصلی سر. نفس بکش...

تنفس لو فنگ کم کم به ثبات رسید، وقتی به با ثبات کردن فرمش و خودش توجه کرد می‌تونست حس کنه که قلبش داره آرام می‌شه. «ماه‌یچه‌های بدنم باید شل بشه. هر چی نباشه تکنیک وو ژین ژیان تیان، یک پروسه‌ی طبیعی. باید قلبم رو مثل آب یک دریاچه، آرام و ثابت کنم.» قدرت کنترل نفس لو فنگ بالا بود، و تونست خودش و به راحتی آرام کنه، و

^۱ نقاط وو ژین (WU XIN): معنی لغوی پنج قلب هست که به پنج مرکز چاکرا توی بدن اشاره میکنه.

حتی قلبش هم آرام گرفت.

همه جا کاملا ساکت بود. حتی صدای تنفسش هم به زور شنیده می شد.

زمان می گذشت؛ یک دقیقه، دو دقیقه... نیم ساعت، یک ساعت...

«همم؟» لو فنگ چشمهاش رو باز کرد. «پس این انرژی کجاست؟ چطوریه که نمیتونم حسش

کنم؟ بدن و قلبم دوتاشون الان خیلی آرام بودن. خب در هر حال، تو مقاله هم گفته بود که

فقط یک تعدادی از افراد تو همون روز اول تمرین موفق می شن حسش کنن.»

«دوباره امتحان می کنم.» لو فنگ اینو گفت و دوباره چشمهاش و بست و سعی کرد انرژی ای

که مقاله توصیف کرده بود رو حس کنه.

همه چی آرام و ساکت بود، و این چیزی بود که تکنیک وو ژین ژیان تیان خیلی روش تاکید

داشت.

بعد نیم ساعت لو فنگ دوباره چشمهاش رو باز کرد و گفت: «هنوزم درست نیست.»

لو فنگ به این نتیجه رسیده بود که اولین مرحله ی تمرین انرژی تکوینی، یعنی حس کردنش

سخته، خیلی سخت.

«یک بار دیگه امتحان می کنم. اگه بازم موفق نشدم تا فردا شب صبر می کنم. امیدوارم این

دفعه از پشش بر پیام.» لو فنگ تو قلبش آرزو کرد، چشمهاش رو برای بار سوم بست و شروع به

آرام کردن قلبش کرد.

زمان به آرامی می گذشت، ده دقیقه... سی دقیقه... پنجاه دقیقه... یک ساعت و بیست دقیقه...

«چطور هنوز جواب نمیده؟»

توی حالت مدیتیشن، افکارش هم کم کم شروع به آرام شدن کردن.

همه چی آرام و آهسته بود. لو فنگ هنوز تو قلبش امید داشت که انرژی رو حس کنه. ولی با

گذر زمان، کم کم داشت خوابش می برد! هر کی باشه بعد اینکه نصفه شب چشمهاش رو ببند

و به هیچی فکر نکنه خوابش می بره، و لو فنگ الان حدود سه ساعت بود که داشت اینکارو

انجام می داد!

لو فنگ که تقریبا خوابش برده بود، یادش رفت که حواسش به انرژی و حس کردن باشه.

«چقدر راحت.»

تقریبا خوابش برده بود، که یکم انرژی توی دست و پاهاش و سرخرگ های سرش حس کرد.

انرژی‌ای که آرام و آهسته وارد بدنش می‌شد.

لو فنگ تو خواب بیداری از خودش پرسید: «این دیگه چیه؟»

بعد یهو از جاش پرید و چشم‌هاش رو باز کرد! «خودشه، این همون انرژی‌ه!» حسی که قبلش داشت کامل از بین رفت.

هیچ وقت به ذهنش هم نمی‌رسید که وقتی تقریباً خوابش برده انرژی رو حس کنه.

«حسش کردم! حسش کردم! باید همون انرژی‌ای باشه که دنبالش بودم.» لو فنگ از ته قلبش خوشحال بود. «با توجه به مقاله، وقتی از پس آزمون جنگندگی بریای، می‌تونی مستقیم به تمرین انرژی تکوینی پردازی. حتی اگه حسش نکنی و تشخیص ندی، بدنت به طور ناخودآگاه جذبش می‌کنه.»

لو فنگ می‌دونست حسی که یکم پیش بهش دست داده بود، به این معنا بود که بدنش داشته انرژی جذب می‌کرده. ولی این طوری انرژی جذب کردن زیادی کند بود. باید روش کار کنه و سرعتش رو بالا ببره.

«پس یک همچین حسی داره.»

لو فنگ چشم‌هاش رو بست و سعی کرد دوباره حسش بکنه. به تنفسش ثبات داد و قلبش و آرام کرد سپس کل تمرکش رو برد روی نقاط وو ژین. سعی کرد دوباره اون انرژی رو حس کنه. او احساس می‌کرد که انرژی رو، هم حس می‌کنه هم نه. آرام آرام احساسش داشت واضح و واضح تر می‌شد. خودشه!

فنگ حسی خیلی کوچک، مثل نفسی که به آرامی آزاد می‌شه داشت. این انرژی به آرامی وارد بدنش می‌شد و به سمت مراکز چاکراش حرکت می‌کرد. «همون انرژی‌ه» لو فنگ روی پنج مرکز چاکراش و جذب کردن انرژی تمرکز کرد. طبیعتاً با این کارش سرعت جذب انرژی از همان نقاط وو ژین زیاد شد؛ و حتی به صد برابر سرعت اولیه خودش رسید. اگه بخوایم جذب انرژی اولیه رو به عبور قطره قطره آب از یک سوراخ کوچک تشبیه کنیم؛ الان اون سوراخ بزرگتر شده و به جای اینکه قطره قطره بریزه، شر شر وارد بدنش می‌شد.

«آه~۲» حسش باعث شد تمام وجودش بلرزه.

انرژی بی شکل و رنگ وارد بدنش می‌شد. سلول‌های گرسنه‌ی بدنش هم مثل دیوونه‌ها شروع به خوردن انرژی کردند.

داخل سلول، همین که انرژی از پوست او می‌گذشت، خیلی زود توسط میتوکندری جذب می‌شد، سپس به مصرف کل سلول‌ها می‌رسید و استفاده سلول از این انرژی باعث تغییرات زیادی شد، به طوری که حتی دی ان ای سلول‌هایش هم تغییر اندکی داشتند. تقسیم سلولی شروع شد، یک سلول شد دو تا، بعد چهار تا و...
زمان به آرومی می‌گذشت...

بدن لو فنگ کم‌کم در حال تغییر کردن بود. از پوستش گرفته تا ماهیچه‌ها و استخوان‌هاش. همه جای بدنش، تک‌تک سلول‌های او در حال تغییر کردن بودن. این تغییر، یک نوع تکامل محسوب می‌شد، که توسط تغییر ژن‌ها به وجود آمده بود!

«با توجه به چیزی که از راهنمای تمرین یادشده، انسان‌ها از بدو تولد می‌تونن انرژی جذب کنن. پس تو موقعیتی که بدن به شدت نیاز به انرژی داشته باشه، برای اولین بار انرژی جذب می‌کنی، که به تغذیه‌ی بدن کمک می‌کنه و بهش نیرو میده!» لو فنگ می‌تونست حس کنه که توانایی و نیروی او در حال تغییره.

روی زمین و تو جهان مقدار پایان ناپذیری انرژی وجود داره. مقداری که لو فنگ الان جذب کرد چیز زیادی نبود.

با اینحال، برای لو فنگ این بزرگ‌ترین جهش به سمت قدرت بود.

استحکام استخوان‌هایش بیشتر شد، فیبرهای ماهیچه‌های او قوی‌تر شدن و حتی وزن بدنش هم بیشتر شد.

زندگی خیلی عجیبه!

داخل اعماق مغز لو فنگ، مکانی که در گذشته چیزی ازش حس نمیشد الان این انرژی در آن قسمت جریان داشت. از وقتی که متولد شده بود تا حالا، سه تا شوک باعث سه تا گُما شده بود. امشب مقدار زیادی انرژی تو مغزش جریان داشت. ولی این تغییر با اون سه دفعه فرق داشت؛ یا به عبارتی آروم‌تر بود.

^۲ ویراستار: به مولا این ناول کاملا داره هنتای میشه 😊😊 خدایی یعنی چی که یه چیزی داره میره داخل اینم میگه آه؟

دینگ~دانگ~

ساعت حدودا پنج یا شش بود و خورشید تازه داشت طلوع می کرد. همه ی زنگ ها تو زندان به صدا دراومده بودن و زندانی ها داشتن کم کم بیدار می شدن.

لو فنگ که چهارزانو نشسته بود، بالاخره چشم هاش رو باز کرد، لبخندی زد و گفت: «قطعا این بیشترین انرژی ای هست که می تونم تو اینقدر زمان جذب کنم. بعد حدود دو ساعت انرژی جذب کردن بدنم پر شده.»

لو فنگ می تونست حس کنه که قدرتش از قبل بیشتر شده.

«حس می کنم تناسب اندامم دیشب از کمای دوران امتحانات هم بیشتر افزایش یافته. نیروی مشتم الان احتمالا حدود هزار و پونصد کیلوگرمه، شاید حتی بیشتر از این.» فقط امتحان و آزمایش می تونست همچین چیزی رو انداز گیری کنه.

«وقت صبحونه ست، بیاید بیرون.» تعداد زیادی از زندانی ها از سلولشون بیرون اومدن تا برن غذا بخورن.

لو فنگ از تختش پایین اومد، مسواک زد و صورتش رو شست تا برای صبحونه خوردن آماده بشه.

همون موقع

توی راهرو، سه نفر با لباس زندانی ها به سمت سلول لو فنگ می رفتن. یکیشون داد زد: «هوانگ کچله، شنیدم یک آدم ماهر هم سلولیت شده که چهار تا از نخبه ها رو یک تنه نفله کرده.»

«داداش لیو، بنظر میاد یارو آدم سرسختیه.» تو سلول لو فنگ هوانگ کچله خندید و سرش رو به نشونه ی تایید تکون داد.

«اوه؟»

سه تا زندانی با همدیگه نگاهی رد و بدل کردن و یکیشون با صدای آرومی گفت: «شکی درش نیست؛ شماره ی سلول، قدرت، سن، همش بهش می خوره. برادر ژو داشت درباره ی همین طرف حرف می زد.»

- پایان فصل هفدهم.